

بازخوانی و نقد دیدگاه علامه طباطبائی درباره علم حضوری و حصولی

فهیمة ثری^۱

محمد رضا اسدی^۲

چکیده

تأملات فلاسفه مسلمان در مباحث پیچیده نظری، زمینه‌ای را فراهم کرده که امروزه نیز می‌توان از آن برای پاسخگویی به بسیاری از پرسش‌ها استفاده کرد. با این حال به نظر می‌رسد برای دستیابی به فهمی کامل‌تر از آموزه‌های سنت فلسفه اسلامی، بیش از هر چیز نیازمند بازنگری در نحوه خوانش خود از این آموزه‌ها هستیم. این مقاله قصد دارد با روش تحلیلی و فلسفی به بازخوانی و نقد نظر علامه طباطبائی درباره علم حصولی و حضوری پرداخته و با دیدگاهی متفاوت به برخی از سوالات پاسخ دهد. علامه بر این باور است که ما پیش از دستیابی به علم حصولی درباره هر شیء، حقیقت آن را در عالم مثال مشاهده کرده و به آن علم حضوری داریم. یک سوال اساسی این است که «با وجود علم حضوری به علت موجد معلوم، چه نیازی به علم حصولی هست؟» در این مقاله مشخص می‌شود تقسیم علم به حصولی و حضوری، برخلاف آنچه مشهور است، تقیسی نیست که بالعرض معلوم، عارض علم شده باشد بلکه مراتبی است که بالذات متعلق به حقیقت علم است. این مراتب کلی، خود دارای مراتب جزئی‌تری هستند که به طور متناوب بر یکدیگر توقف دارند و اهمیت علم حصولی در این است که واسطه‌ای است برای ارتقاء درجه علم حضوری، هر چند این علوم حضوری «ناآگاهانه» هستند و علامه نیز چنین علمی را با لفظ «مشاهده از دور» وصف کرده است.

کلید واژه‌ها: علم حضوری، علم حصولی، مراتب علم، اقسام علم، علامه طباطبائی.

۱. دانشجوی دکترای فلسفه، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
(نویسنده مسئول). fahime.thara@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
Asadi63256325@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۶/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۹/۶

مقدمه

در نظام معرفت‌شناسی علامه طباطبایی؛ وجود علم، امکان وقوع آن و حتی مفهوم علم، همگی از جمله بدیهیات هستند. نه می‌توان منکر وجود علم شد و نه می‌توان مفهوم آن را به واسطه مفهوم دیگری فهمید. از نظر ایشان مفهوم علم از روشن‌ترین مفاهیم است. همچنین حقیقت علم از جنس وجود است و وجود، چیزی جز حضور نیست، پس حقیقت علم؛ «حضور یک امر مجرد برای امر مجرد دیگر است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۷). لذا هرگز با غیبت و مادی بودن تعانسی ندارد. بنابراین نه تنها خود علم، وجودی غیر مادی است بلکه عالم و معلوم هم باید مجرد از ماده باشند. (طباطبایی، همان) علاوه بر این ایشان حضور را مقدم بر حصول دانسته و تمام علوم حصولی را برای اعتباریابی، نیازمند بازگشت به علم حضوری می‌دانند (طباطبایی، همان، ص ۲۹۴). حال سؤال ما این است که در این جامعه‌ای که صدرایین و در رأس ایشان علامه طباطبایی از حقیقت و حضور برای علم دوخته‌اند اساساً جای حصول و علم حصولی کجاست، چه اهمیتی در شناخت دارد و چرا باید شکل بگیرد؟ اگر ما پیش از شناخت حصولی اشیاء، آنها را به علم حضوری می‌شناسیم، چه نیازی به علم حصولی داریم؟

بازگشت علم حصولی به حضوری یکی از نوآوری‌های علامه طباطبایی در باب علم است که چگونگی آن در مقالاتی مانند؛ «ارجاع علم حصولی به حضوری از نظر علامه طباطبایی» نوشته دکتر حسن معلمی و «چگونگی بازگشت علم حصولی به حضوری از نظر علامه» تألیف دکتر رضا اکبریان و خانم نیره کاظمی و همچنین در مقاله «تبیین مسأله علم و بازگشت علم حصولی به علم حضوری در تفکر علامه طباطبائی» اثر دکتر مهدی منفرد تبیین شده است. با اینکه مقالات موجود به خوبی نظر علامه را در این مورد تبیین کرده و توضیح داده‌اند که چگونه علم حضوری صحت سایر علوم را ضمانت می‌کند اما تا آنجا که نگارنده تفحص کرده است هیچ مقاله‌ای خود را متکفل پاسخ به سوالات مذکور نمی‌داند و نقطه افتراق مقاله حاضر با مقالات مذکور دقیقاً در پاسخ به همین سوال است.

علم حصولی و حضوری، اقسام یا مراتب علم

در نظام معرفت شناسی علامه طباطبائی وجود علم و امکان وقوع آن، اصلی بدیهی است و ادعای نفی آن ادعایی خود متناقض است. از نظر علامه این امر بدیهی، یعنی علم، عبارت است از حصول امر مجرد از ماده برای امر مجرد و به عبارت دیگر علم همان حضور یک شیء برای یک شیء است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۷).

بنا به تعریف ارائه شده از طرف علامه طباطبائی، حقیقت علم چیزی جز حضور نیست با این حال، علم و یا همان حضور، اقسامی دارد، یا بی واسطه است یا با واسطه و این همان تقسیم علم به حضوری و حصولی است که از اولین تقسیمات بیان شده برای علم است. فلاسفه مسلمان با توجه به انحاء حضور معلوم برای عالم، این تقسیم را ارائه کرده اند و علامه نیز بر آن تأکید دارد. ایشان در ابتدای رساله علم می نویسد: «علم حصولی وجودش بالضروره روشن است زیرا هر یک از ما بالضروره صور چیزهایی از قبیل دریا و صحرا و انسان و ... را در ذهن خود می یابیم که فاقد آثار وجود خارجی بوده ولی کاشف و حکایت کننده آن چیزهايند» (طباطبائی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۵).

پس از این بیان، علامه برای اثبات وجود علم حضوری به اقامه برهان می پردازند: «وجود شیء قائم به ذات، برای خود او حاصل است و وجود معلول برای علتش حاصل است و بالعکس وجود علت برای معلولش حاصل است و وجود یکی از دو معلول در عرض هم برای معلول دیگر به نحوی حاصل است زیرا با حصولش برای علت مشترک که به نحوی برای هر یک از دو معلول حضور دارد برای آن دیگری نیز حاصل است. با توجه به بیان مزبور چنان چه در نشئت هستی، موجوداتی مجرد از ماده ثابت شود که قائم به ذوات خود بوده و بر طریقه علیت و معلولیت بر هم مترتب باشند و در بعضی از مراتب، معلولات مفروضه پس از یک معلول قرار داشته باشند، الزاماً هر یک از این مجردات، علم حضوری به خود دارد و هر یک از علل در این سلسله مفروضه به معلولش علم حضوری خواهد داشت و بالعکس و هر یک از معلول های در عرض هم نیز علم حضوری به معلول مقارن و ملازم خود دارد. ولی برهان بر وجود مجردات چنانی قائم است پس در این صورت مطلوب ما یعنی وجود علم حضوری ثابت است.» (طباطبائی، ۱۳۹۸، ص ۱۲۵).

فلاسفه مسلمان بر این باورند که نه تنها این تقسیم بلکه هر تقسیم دیگری را نیز برای علم در نظر بگیریم به واسطه معلوم در علم راه می‌یابد چرا که اساساً علم، فی نفسه غیر قابل تقسیم است. ملاصدرا در این مورد در اسفار مطلبی دارد که علامه آن را به طور خلاصه اینچنین بیان کرده است: «علم نزد ما همان وجود غیر مادی است و وجود فی نفسه، یک طبیعت کلی جنسی یا نوعی نیست تا به واسطه فصول گوناگون به انواع، تقسیم شود و یا به واسطه اعراض مشخصه، به اشخاص و افراد منقسم شود و یا در اثر انضمام قیود عرضی به اصناف تقسیم شود. بلکه هر علمی هویت شخصی بسیطی را تشکیل می‌دهد که تحت هیچ معنای کلی ذاتی مندرج نیست. بنابراین تقسیم علم به یک اعتبار، عین تقسیم معلوم است. چرا که علم با معلوم متحد است چنانکه وجود با ماهیت متحد است.» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۳۲۲).

تقسیم علم به حضوری و حصولی به اعتقاد علما یک حصر عقلی است. چرا که در علم یا بین شخص عالم و ذات معلوم واسطه‌ای وجود دارد، یا ندارد، اگر دارد علم، حصولی و گرنه علم، حضوری خواهد بود (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۱۷۲). در هر صورت حالت سومی را در عرض این دو نمی‌توان تصور کرد.

«و انقسام العلم الى القسمین، قسمه حاصره، فحضور المعلوم للعالم اما بماهيته و هو العلم الحصولی، أو بوجوده و هو العلم الحضوری» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۴).

نقد و تدقیق

اگر علم همان وجود است پس نمی‌توان برای آن اقسام در نظر گرفت بلکه باید گفت علم، درجات و مراتب مختلف دارد، همانطور که وجود یک قسم بیشتر نیست اما درجات و مراتب مختلف دارد. اصولاً جایی می‌توان از «اقسام» حرف زد که پای «تفکیک» در میان باشد و بتوان یک قسم یا نوع را به واسطه «فصل» از اقسام و انواع دیگر منفک کرد اما در وجود و علم، چنین امکانی وجود ندارد. علم همانند وجود، نه یک مفهوم بلکه یک حقیقت مشکک است و با آنکه بر همه مراتبش به یک اندازه صدق نمی‌کند، نمی‌توان این مراتب را با فصل ممیز از هم تفکیک کرد. علم همانند وجود یک حقیقت واحد است. وقتی موجودات را در قالب مقولات جوهری و عرضی به انواع و اقسام، تقسیم می‌کنیم

بازخوانی و نقد دیدگاه علامه طباطبائی درباره علم حضوری و حصولی ۱۴۵

نگاه ما به ماهیت آنهاست، نه وجودشان. اگر از جنبه وجودی به موجودات، نظر کنیم همه آنها با وجود تمام اختلافات ماهویی که دارند، موجودند و مفهوم وجود در همه آنها به یک معناست. اختلاف آنها در ماهیت، سبب تغییر معنای وجود در آنها نمی‌شود پس با اینکه موجودات، انواع و اقسام دارند، وجود، تنها مراتب دارد و نه اقسام.

همین بحث را درباره علم نیز می‌توان بیان کرد. با اینکه علم به واسطه نوع معلوم و یا حتی به واسطه قصد و هدف عالم، می‌تواند به نحو بالعرض، انواع و اقسام داشته باشد، اما همه این اقسام به یک معنا علم هستند، هرچند علم به نحو تشکیک بر آنها صدق می‌کند. برای توضیح بیشتر می‌توان گفت همانطور که وجود را عین حضور دانسته‌اند اما ماده که عین غیبت است یکی از مراتب وجود است که البته وجودش نیز بدیهی و غیرقابل انکار است، علم نیز عین حضور معلوم (بالذات) برای عالم است با این حال حصول که عین غیبت معلوم (بالذات) برای عالم است نیز یکی از مراتب علم است که همانطور که پیش از این گفته شد از نظر علامه وجودش بدیهی و غیرقابل انکار است. به نظر می‌رسد بهتر است علم حضوری و حصولی را مراتب علم بنامیم نه اقسام آن. این مراتب می‌توانند مشخصه‌ها و خصوصیت‌های متفاوتی داشته باشند اما این تفاوت‌ها سبب خروج آنها از حیطه علم نمی‌شود. شاهد دیگری که می‌توان بر این مدعا آورد این است که در تفکیک، هر موجودی جدای از دیگران ملاحظه می‌شود اما وقتی با تشکیک مواجه هستیم هر چیزی که در درجه پایین‌تر هست، در درجه و مراتب بالاتر نیز موجود است البته بدون نواقصش. هر موجود مادی، حقیقتی در عالم مجردات و عقول دارد که دارای تمام کمالات اوست و نواقص مرتبه پایین‌تر را ندارد. در علم حضوری و حصولی نیز همین مسأله قابل مشاهده است. ما می‌توانیم به یک معلوم، هم علم حضوری داشته باشیم و هم علم حصولی، بدون اینکه تفاوتی در حقیقت آن معلوم رخ داده باشد. این مسأله در اموری که بالوجدان برای ما حاضرند بیشتر قابل درک است. ما غم، شادی، درد، خشم، عشق و نفرت را حضوراً درک می‌کنیم و در عین حال از آنها دریافت حصولی هم داریم اما این تفاوت در نحوه علم ما به آنها، تفاوتی در حقیقت آنها ایجاد نمی‌کند. غم و شادی که در علم حصولی از آن حرف می‌زنیم همان است که حضوراً درک کرده‌ایم اما مسلماً در علم حصولی نمی‌توانیم همه آنچه را که

حضوراً درک کرده‌ایم بیان و یا منتقل کنیم. پس علم حصولی ما به چنین معلوم‌هایی ناقص‌تر از علم حضوری ما به آنهاست هر چند هر دو، علم به یک معلوم هستند. البته همانطور که علامه معتقدند علم ما به برخی از معلوم‌ها مثل امور مادی، صرفاً حصولی است اما دیدیم که ما معلوم‌هایی داریم که هم متعلق علم حصولی هستند و هم متعلق علم حضوری. اگر تقسیم به حضوری و حصولی صرفاً بالعرض موضوع، عارض بر علم شده بود نباید چنین معلوم‌هایی می‌داشتیم. بنابراین می‌توانیم حصول و حضور را مراتب بالذات علم بدانیم نه اقسامی که بالعرض موضوع، عارض علم شده‌اند. پس علم، بالذات دارای مراتبی است که ما در اولین مواجهه با آن، دو مرتبه حضوری و حصولی را در آن تشخیص داده‌ایم. ممکن است مراتب دیگری نیز در دل این دو مرتبه کلی وجود داشته باشد. در ادامه، نظر علامه در این مورد نیز تا حدی مشخص خواهد شد.

حضوری بودن محسوسات

علم حضوری و حصولی چه از اقسام علم باشند چه از مراتب آن، چه بالذات باشند چه بالعرض، برای درک بهتر جایگاه هر یک از این علوم در نظام معرفتی علامه لازم است بدانیم ملاک فلاسفه و البته علامه برای تحقق هر یک از آنها چیست و اقسام یا مراتب هر یک کدام است.

از نظر فلاسفه اسلامی مخصوصاً ملاصدرا، علم حضوری در جایی محقق می‌شود که پای وجود جمعی در میان باشد و ابعاد و فواصل مکانی و زمانی که از خصایص ماده است در کار نباشد. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ص ۵۱) ماده عین غیبت است و حضور هر جزء از امر مادی ملازم است با غیبت جزء دیگر و چیزی که فی‌نفسه برای خود، حضور (وجود) ندارد نمی‌تواند برای دیگری حاضر (موجود) شود. بنابراین ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم به امور مادی، علم حضوری داشته باشیم چرا که ملاک علم حضوری محتجب نبودن واقعیت معلوم از واقعیت عالم است و آنچه ما به علم حضوری می‌یابیم یا عین ما و یا از مراتب ملحقه وجود ما (طباطبایی، ۱۳۸۵، ص ۴۵) باید باشد و واقعیات مادی هیچ یک از این دو نیستند.

علامه طباطبایی با توجه به ملاک ارائه شده، انواع علم حضوری را این‌گونه بیان

بازخوانی و نقد دیدگاه علامه طباطبائی درباره علم حضوری و حصولی ۱۴۷

می‌کنند: «۱- خودمان از خودمان پوشیده نیستیم. ۲- کارهایی که در دایره وجودمان اتفاق می‌افتد مثل دیدنم، شنیدنم، فهمیدنم و همه کارهای قوای ادراک و وسایل فهم...، اینها را با خودشان تشخیص می‌دهیم نه با چیز دیگری. ۳- قوا و ابزارهای که به واسطه آنها این کارهای معلوم بالذات انجام می‌شوند نیز دانسته به کار می‌بریم...، ما تصرف عجیب و لطیفی را در موقع ادراکات مختلفه در اعضای ادراک، انجام می‌دهیم که بی آنکه به این تصرفات و خواص و آثار آنها و اعضای که این تصرفات به وسیله آنها انجام می‌گیرد علم داشته باشیم و تشخیص بدهیم، امکان پذیر نیست. مانند اعمال تحریک و قبض و بسط، که در عضلات گوناگون برای کارهای گوناگون دیدن و شنیدن و جز اینها می‌کنیم.» (طباطبائی، ۱۳۸۵، ص ۴۸-۵۳).

غیر از این موارد، مورد مهمی که علامه طباطبائی برای علم حضوری ذکر می‌کنند، علم به محسوسات است. ایشان می‌گویند: «محسوسات با واقعیت خود در حواس موجودند و این نیز یک نحو علم حضوری است اگر چه با علم‌های حضوری دیگر بی‌فرق نیست.» (طباطبائی، ۱۳۸۵، ص ۵۶).

برای جمع این مطلب با آنچه پیش از این درباره غیاب اجزای مادی از یکدیگر و عدم امکان علم حضوری به امور مادی بیان شد توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه؛ امور مادی و امور محسوس در نظر علامه با هم متفاوتند.

مطهری در شرح اصول فلسفه و روش رئالیسم این مطلب را توضیح داده و می‌گوید: «محسوسات عبارت است از یک سلسله خواص مادی از واقعیتهای مادی خارج که از راه حواس و اتصال با قوای حاسه، با نفس اتصال پیدا می‌کند، ... از اینجا معلوم می‌شود که آنچه محسوس ابتدایی و درجه اول (معلوم بالذات) است همان آثار مادی است که بر اعصاب ما از راه چشم، گوش، بینی و... وارد می‌شود و فعل و انفعالاتی می‌کند و مانند جزء بدن ما می‌شود و ما هیچ گاه عالم خارج (مادی) را بلاواسطه احساس نمی‌کنیم» (طباطبائی، همان).

پس حس چیزی است که مانند جزئی از بدن ما می‌شود و چون نفس در مراحل مختلف با آن مرحله یکی است در مرحله حس نیز با حس اتحاد بلکه وحدت دارد. در این مرحله

غیریتی بین حس و نفس نیست پس حس، علمی حضوری است اما ماده چیزی غیر از ما و جدای از نفس ماست پس هر چند محسوسات حضوری هستند اما علم ما به امور مادی هرگز بی‌واسطه نیست.

نکته دیگری که در مورد علم حضوری به محسوسات باید به آن توجه کرد این است که این علم، تنها کاری که می‌کند این است که زمینه را برای پیدایش تصورات در نفس آماده می‌کند و تصورات نیز نسبت به وجود و عدم آنچه این صورتهای از آن حکایت می‌کنند، ساکت است. به بیان دیگر، هر صورت ذهنی تنها کشف تصوری از خارج دارد و فاقد کشف تصدیقی است، کشف تصدیقی وقتی تحقق می‌یابد که نفس نسبت به وجود و یا عدم متعلق این مفاهیم قضاوت می‌کند. آیت الله مصباح در این مورد می‌گویند: «هر تصور تنها شأنیست نشان دادن ماوراء خود را دارد، یعنی هیچ‌گاه تصور یک امر خاص یا یک مفهوم کلی به معنای تحقق مطابق آن نیست و این واقع‌نمایی شأنی، هنگامی به فعلیت می‌رسد که به شکل یک قضیه و تصدیق درآید و مشتمل بر حکم و نمایانگر اعتقاد به مفاد آن باشد. مثلاً مفهوم انسان به تنهایی دلالت بر تحقق انسان خارجی ندارد، ولی هنگامی که با مفهوم "موجود" ترکیب شد و رابطه اتحادی، آنها را به صورت یک علم تصدیقی درآورد، کاشفیت بالفعل از خارج پیدا می‌کند یعنی می‌توان این قضیه را که "انسان موجود است" به عنوان قضیه‌ای که حکایت از خارج می‌کند تلقی کرد.» (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۲۳۴).

بنابراین علم ما به عالم خارج یا امور مادی، زمانی فعلیت می‌یابد که همراه با حکم باشد و حکماً تصور مشتمل بر حکم را «تصدیق» می‌نامند اما آنچه که از محسوسات عاید ما می‌شود صرفاً تصوراتی عاری از حکم هستند. علامه در رساله برهان در این مورد می‌گوید: «تصدیق این امور (محسوسات) خود به خود محسوس نیست، به خاطر اینکه محتوای این تصدیقات کلی است و محسوسات کلی نیستند و جزئیات این محسوسات، تصدیقات جزئی محسوس نیستند زیرا حمل در آنها اولی است که در حقیقت به «تصور» بازگشت دارد» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳).

مراحل ادراک و تحقق علم حصولی

با توجه به اقسام بیان شده برای علوم حضوری و آنچه که درباره محسوسات ذکر شد

بازخوانی و نقد دیدگاه علامه طباطبائی درباره علم حضوری و حصولی ۱۴۹

می‌توان گفت دایره علم حضوری محدود است و به تنهایی نمی‌تواند مشکل شناخت شناسی را حل کند لذا اگر راهی برای بازشناسی حقایق در میان علوم حصولی نداشته باشیم نمی‌توانیم منطقاً هیچ نظریه قطعی را در هیچ علمی بپذیریم. شاید بتوان گفت این اولین نکته در اهمیت علم حصولی در نظام معرفتی علامه است اما اهمیت این علم به همین جا ختم نمی‌شود.

برای درک بهتر جایگاه این علم در فلسفه علامه باید به نظر ایشان درباره نحوه بازگشت علوم حصولی به علوم حضوری توجه کنیم.

علامه معتقد است؛ «معلوم حقیقی در علم حصولی به امری که نوعی تعلق به ماده دارد، یک موجود مجرد است که به وجود آورنده آن شیء مادی و در بر دارنده کمال آن است. این معلوم با وجود خارجی خود نزد مدرک حاضر است و این یک علم حضوری است.» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۶).

بنابراین بنا به نظر علامه؛ در علم حصولی، معلوم بالذات، موجودی مجرد است که خود، مبداء فاعلی موجود مادی یا همان معلوم بالعرض بوده و تمام کمالات آن را داراست. این موجود مجرد بدون توجه به واقعیات مادی هم موجود است و حتی اگر مدرک واقع نشود و از این نظر مورد غفلت واقع شده و مشاهده نشود نیز باز هم موجود است. این موجود مجرد با وجود خارجی‌اش نزد مدرک حاضر شده و در پی این حضور، علم حصولی پدید می‌آید و انسان به ماهیت اشیاء و آثار خارجی آنها توجه می‌کند.

نقد و تدقیق

دقیقاً همین جاست که باید پرسید اگر ما به علت پدید آوردنده موجودات مادی به نحو حضوری علم داریم چه نیازی به علم حصولی هست؟ علاوه بر این، اینکه ما هنگام درک یک امر مادی، در حقیقت با موجودی مثالی و غیر مادی مواجهیم که حضوراً نزد ما حاضر است، با آنچه ما به طور روزمره در مواجهه با اشیاء مادی درک می‌کنیم بسیار متفاوت و حتی مغایر به نظر می‌رسد لذا این نوع از تقدم حضور بر حصول بسیار دور از ذهن است. گذشته از این استبعاد ذهنی، یک اشکال فلسفی هم بر این نظر وارد است و آن اینکه

اگر ما در هر ادراک، به جای مواجهه با شیء مادی، علت موجد آن را که سر منشاء تمام کمالات وی است حضوراً درک می‌کردیم باید به علمی بدون خطا درباره آن موجود مادی دست می‌یافتیم در حالی که علوم ما پر است از خطاهای کوچک و بزرگ.

از طرف دیگر خود علامه در مبحث اتحاد علم و عالم و معلوم استدلالی دارند که بر مبنای قائم به ذات نبودن معلوم بالذات در علوم حصولی شکل گرفته است. ایشان می‌گویند: «معلوم بالذات در علم حصولی، اگر یک وجود جوهری و قائم به خود داشته باشد، در این صورت وجودش، وجودی لافیه و برای خود خواهد بود و از طرفی وجودش برای عالم و متعلق به عالم نیز هست بنابراین عالم با معلوم متحد خواهد بود، چرا که یک شیء بالبداهه نمی‌تواند هم موجود لافیه باشد و هم موجود لغیره» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۸).

این استدلال هر چند برای اثبات اتحاد عالم با معلوم بالذات آورده شده اما به وضوح، وجود لافیه را برای معلوم بالذات در علم حصولی نفی می‌کند. جوادی آملی در تحقیق مختوم ضمن بیان اشکال دیگری به این مسأله، مطلبی را به نقل از علامه بیان می‌کند که می‌تواند علاوه بر حل این مشکل به ما کمک کند درک بهتری از جایگاه علم حصولی در نظام معرفتی علامه داشته باشیم. مضمون آن مطلب به شرح زیر است:

«اشکالی به وجود ذهنی وارد کرده‌اند مبنی بر اینکه، صورت علمی که موجود مثالی یا عقلی مجرد قائم به خود است، قوی‌تر از موجود مادی و طبیعی است، در حالی که وجود ذهنی به تصریح خود صدرا اضعف از موجود خارجی است. حال اگر وجود ذهنی همان وجود مثالی یا عقلی باشد لازمه‌اش این است که یک موجود هم اضعف و هم اقوای از موجود خارجی باشد که این اجتماع متناقضین است و محال. از نظر علامه طباطبایی راه حل این است که مسأله وجود ذهنی را از مسأله علم جدا کنیم ... وجود ذهنی در سایه علم است و حاکی از خارج است و ضعیف‌تر از خارج، اگر ضعیفی هست مال همین صورت ذهنیه است یعنی صورت شجریه. این وجود از آن جهت که وجود ذهنی است کاری جز حکایت از خارج ندارد» (جوادی آملی، نرم افزار تحقیق مختوم، جلسه ۲۴۴).

از این بیان معلوم می‌شود؛ آن موجود مجرد لافیه که با وجود خود نزد ما حاضر است و متعلق علم حضوری ماست، همان وجود علم است. این وجود علم تصویری در نفس پدید

بازخوانی و نقد دیدگاه علامه طباطبائی درباره علم حضوری و حصولی ۱۵۱

می‌آورد که همان وجود ذهنی است که به تعبیر جوادی آملی «وجود ظَلّی» دارد و سایه آن وجود اصیل علم است. اما این به معنای پوچ بودن آن نیست بلکه همانطور که در ادله وجود ذهنی مطرح می‌شود آن نیز مرتبه‌ای از وجود است که البته برخلاف وجود علم، ضعیف‌تر از وجود مادی است، با این حال به واسطه این که ظل و سایه وجود علم است، هر حکمی که در مورد وجود علم اولاً و بالذات صادق باشد در مورد این وجود هم ثانیاً و بالعرض یا به تعبیر جوادی آملی «بالظلیّه» صادق است. یعنی این وجود علم است که دارای کمالات وجودی وجود مادی است و به این ترتیب شأنیت حمل بر آن را پیدا می‌کند و وجود ذهنی از آن جهت که ظل وجود علم است می‌تواند به وجود خارجی حمل شود.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان مراحل ادراک و تحقق علم حصولی را اینچنین توضیح داد؛ ادراک حسی که پایین‌ترین درجه ادراک است، علت معده می‌شود برای درک حقایق عالم مثال، حقایق مثالی از آن جهت که مجرد از ماده‌اند می‌توانند به نحو وجودی با نفس، مرتبط شوند. نتیجه این ارتباط، علم حضوری به حقایق مثالی است. به دنبال این علم حضوری، صورتی از آنچه نفس یافته است در ذهن نقش می‌بندد و علم حصولی محقق می‌شود. جدا سازی وجود علم از وجود ذهنی هر چند برخی از مشکلات فلسفی مانند قائم بالذات بودن معلوم بالذات و اقوی بودن آن در وجود را حل می‌کند اما نتوانسته است به سوال اصلی این مقاله پاسخ دهد.

سوال ما این بود؛ با وجود علم حضوری به مبدا و علت موجوده موجودات مادی چه نیازی به علم حصولی داریم؟ در جواب باید گفت در مورد تحقق علم حصولی یک نکته مهم دیگر در بیان علامه وجود دارد که معمولاً مورد غفلت واقع شده و تبیین نمی‌شود. غفلت از این نکته است که ما را به طرح آن سوال اولی می‌کشاند که پیش از این مطرح شد. بیان علامه این است: «آن معلوم حضوری، یک موجود مجرد مثالی و عقلی است که با وجود خارجی خود نزد مدرک حاضر می‌آید. اگر چه ادراک آن موجود مجرد، ادراکی از دور است» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۷). این «ادراکی از دور» به چه معناست؟

ادراک از دور و علم حضوری ناآگاهانه

نکته اینجاست که همه علوم حضوری در یک درجه از حضور و ظهور نیستند و علم

حضور، خود مراتبی دارد. علامه طباطبایی در نهایت الحکمه از قول صدر المتألهین می‌گوید: «علم مانند وجود به نحو تشکیک بر مصادیقش انطباق می‌یابد بنابراین میان مصادیق آن اختلاف به شدت و ضعف، اولیت و غیر اولیت، اولویت و غیر اولویت، اقدمیت و غیر اقدمیت وجود دارد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۳۲۳). بنابراین از نظر علامه مصادیق علم به یک درجه علم نیستند. این بحث علامه کلی است و شامل تمام اقسام یا مراتب علم می‌شود اما اکنون بحث ما در علم حضوری است. آیت الله مصباح در توضیح تشکیک در علم حضوری می‌گویند: «گاهی علم حضوری از قوت و شدت کافی برخوردار است و به صورت آگاهانه تحقق می‌یابد ولی گاهی هم به صورت ضعیف و کم رنگ حاصل می‌شود و به صورت نیمه آگاهانه و حتی نا آگاهانه درمی‌آید» (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۱۷۷). لذا می‌توان گفت؛ علم انسان هر چه درجه آگاهانه‌تری داشته باشد علم‌تر خواهد بود و مفهوم علم به نحو قوی‌تری بر آن صدق خواهد کرد. بنابراین مشخص شد که در این نظام معرفتی، علم حضوری که پیش از این گفته شد مرتبه‌ای از علم است، خود دارای مراتبی از آگاهانه و نیمه آگاهانه تا نا آگاهانه است.

شاید نا آگاهانه بودن علم حضوری کمی عجیب به نظر برسد. علم حضوری یعنی حضور وجود معلوم نزد وجود عالم و این عین آگاهی است. چطور ممکن است عین آگاهی، نا آگاهانه باشد؟ آیا ترکیب علم حضوری نا آگاهانه خود متناقض نیست؟ از آنجا که بهترین دلیل بر امکان وجود چیزی، وقوع آن است، شاید بهتر باشد در این مورد خاص به جای اقامه براهین فلسفی به دنبال نمونه یا مثالی باشیم که نشان دهد چنین چیزی واقع شده است. اگر به نحوی همدلانه با علامه طباطبایی همراه شویم و همچون ایشان ادراک حسی را در زمره علوم حضوری بدانیم شاید بتوانیم بگوییم ادراک حسی نوزادان، یک نمونه از علم حضوری نا آگاهانه است. زمانی که انسانی تازه متولد می‌شود، حواس او بی‌وقفه در کارند و دنیای مادی را به او می‌نمایانند. با این حال او در به کارگیری حواس خود اختیار و اراده‌ای ندارد و علاوه بر این در پس این ادراکات هیچ تفسیر و معنای خاصی هم برای نوزاد وجود ندارد. اگر جمع این دو نکته را معنای نا آگاهانه بودن در نظر بگیریم باید بگوییم ادراکات حسی نوزادان ادراکی حضوری اما نا آگاهانه است.

بازخوانی و نقد دیدگاه علامه طباطبائی درباره علم حضوری و حصولی ۱۵۳

حال که نمونه‌ای از علم حضوری ناآگاهانه را در دست داریم شاید بهتر بتوانیم امکان دریافتهای ناآگاهانه از عالم مثال و عقل را درک کنیم. این دریافتهای درست مانند دریافتهای حسی یک نوزاد هستند. «ادراک حضوری ناآگاهانه» شاید همان نکته‌ای باشد که علامه از آن با اصطلاح «ادراکی از دور» یاد می‌کند.

بنابراین می‌توان گفت آنجا که علامه معلوم بالذات را موجود مجرد مثالی قائم به خود معرفی می‌کند در حقیقت منظورش این نیست که ما آگاهانه چنین چیزی را حضوراً درک می‌کنیم بلکه این، ادراکی ناآگاهانه است و وضوح و روشنی یک حضور آگاهانه را ندارد. این علم حضوری ناآگاهانه در معیت یک ادراک حسی است که ادراکی حضوری اما آگاهانه است و نسبت به آن ادراک خیالی، وضوح و ظهور بیشتری برای ما دارد، لذا ما آنچه را در ذهن منعکس می‌شود، بیشتر متناسب به متعلق ادراک حسی می‌دانیم در حالی که تعلق این اثر به متعلق ادراک خیالی بسی وثیق‌تر از تعلق آن به متعلق ادراک حسی است. به بیان دیگر ادراک حسی، علت معده است در تحقق ادراک خیالی و این ادراک خیالی است که علت موجد صورت ذهنی است اما چون نفس از آن ادراک خیالی، آگاهی کافی و روشنی ندارد، این علت معده را علت موجد صورت ذهنی پنداشته و به اینهمانی آنها حکم می‌کند.

نقش وهم در علم حصولی

علامه حکم به اینهمانی ادراک حسی و صورت ذهنی را کار قوه «وهم» دانسته و می‌گوید: «وإنما هو الوهم، يوهم للمدرك أنَّ الحاضر عنده حال الإدراك هو الصورة المتعلقة بالمادة خارجاً، فيطلب آثار الخارجيّة، فلا يجد معها، فيحكم بأنَّ المعلوم هو الماهيّة بدون ترتّب الآثار الخارجيّة» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۶).

در واقع این قوه وهم است که به مدرک چنین می‌نمایاند که آنچه در حال ادراک شیء نزد او حاضر است همان صورت متعلق به ماده خارجی است. از نظر علامه تفاوت بین ادراک حسی و خیالی و عقلی، تفاوت بالذات است اما تفاوت بین ادراک عقلی و وهمی بالذات نیست. تنها تفاوت وهم و عقل این است که مدرک در ادراک وهمی، جزئی است و در ادراک عقلی، کلی.

آیت الله حسن زاده آملی در مورد همین مطلب به نقل از ملاصدرا می‌گوید: «وهم، عقل ساقط شده است» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۰، ص ۵۵۸). منظور این است که وهم در تصورات، تابع عقل است ولی در حکم تابع او نیست و از حکم عقل تخلف می‌کند. «قانون در امور محسوسه و آنچه بدانها تعلق دارد قانون وهم است و حکم اکبر در حیوان نیز حکم وهم است. اما حکم وهم به طور فصل و تمیز و محقق، چنانکه در حکم منطقی یعنی عقلی است، نیست؛ بلکه حکم تخیلی مقرون به جزئیت و صورت حسیه است. وهم، حکمی غیر محقق می‌نماید؛ مثلاً غسل را تلخ می‌انگارد و نفس از آن پیروی می‌کند و عقل وی را تکذیب می‌نماید.» (حسن زاده آملی، همان، ص ۵۵۸).

بنابراین می‌توان گفت در مراحل ادراک، قوه واهمه حکم می‌کند که این وجود ذهنی همان معلوم بالعرض، یعنی معلوم مادی است اما عقل، این حکم را نمی‌پذیرد چرا که آثار وجود مادی را در وجود ذهنی نمی‌یابد. با سلب آثار مادی از وجود ذهنی، قوه خیال معنا و مفهومی را اعتبار می‌کند به نام «ماهیت» (ما یقال فی جواب ما هو)، نفس با اینکه به واسطه عقل، تفاوت ذهن و عین در وجود را درک می‌کند اما به واسطه حکم قوه واهمه به این همانی این دو وجود، ماهیت اعتباری مذکور را به هر دو وجود ذهنی و خارجی حمل کرده و بدین ترتیب اتحاد ماهوی بین ذهن و عین را برقرار می‌کند.

بنابراین می‌توانیم بگوییم در نظام معرفتی علامه طباطبایی علم حصولی پایین‌ترین و ضعیف‌ترین درجه علم است زیرا در چنین علمی، نفس با ضعیف‌ترین موجودات یعنی وجود مادی، وجود ذهنی یا ظلی و یک مفهوم اعتباری یا همان «ماهیت» مواجه است. در حقیقت باید بگوییم علم حصولی، ظل و سایه علم حضوری است.

حکم و ارتقا از مثال به عقل

آنچه تا کنون بیان شد فقط مربوط به «معقولات اولی» یعنی همان ماهیات بود، اما این تنها یک مرتبه از علم حصولی است. در مرتبه بعد، عقل از این ماهیات به دست آمده از خیال و وهم، مفاهیمی را استخراج می‌کند که کاملاً جنبه عقلانی دارند. مفاهیمی چون وحدت، کثرت، علت، کلی، جزئی، وجود، عدم و ... که به نام «معقولات ثانیه» مشهورند. معقولات

بازخوانی و تکرار دیدگاه علامه طباطبائی درباره علم حضوری و حصولی ۱۵۵

ثانیه در ظرف ذهن پیدا می‌شوند و در ظرف خارج یا اصلاً وجود ندارند یا وجود مستقلاً ندارند، با این حال، نفس با کنار هم قرار دادن معقولات اولیه و ثانیه، استدلال و قیاس ساخته و درباره عالم واقع خارجی حکم می‌کند، شناخت ما نسبت به عالم واقع در نتیجه همین قیاسها و احکام محقق می‌شود. اما چگونه مفاهیمی که صرفاً ذهنی هستند شناخت ما نسبت به عالم واقع را شکل می‌دهند؟

از نظر علامه طباطبائی «رابطه‌ای که با تشکیل قیاس بدست می‌آوریم صرف یک نسبت نیست بلکه به معنای متحد بودن دو شیء در عالم واقع است. رابطه به معنای "جیم بودن الف" یک امر خارجی است و از این لحاظ از معقولات اولی به شمار می‌آید. با این حال حکم ... به طور صورت‌گیری و عکسبرداری (انتزاع) مانند سایر صور خارجی پیش ما نیامده و به اصطلاح فلسفی یک فعل خارجی است که سنخش، سنخ علم است، چون با کلیت وجود خود پیش ما حاضر است یعنی معلوم حضوری است نه معلوم حصولی» (طباطبائی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۱).

بنابراین حکم، امری نفسانی است که دو جنبه دارد. از طرفی معقول اولی است یعنی از حقیقتی غیر از خود حکایت می‌کند و از طرف دیگر بر خلاف تصورات ماهوی، هویتش در حکایت از غیر خلاصه نمی‌شود و لذا صرفاً یک امر ذهنی نیست، غیر ذهنی است یعنی با وجود خود نزد ما حاضر است. پس ما یک امر غیر ذهنی داریم که از عالم خارج از ما (از نفس الامر) حکایت می‌کند.

علاوه بر این به انجام رساندن فعل حکم، مستلزم این است که نفس، حقیقت متحد بودن دو امر خارجی را مشاهده کند اما این مشاهده یک مشاهده عقلانی است. همانطور که در مرحله اول حس و ادراک حسی، علت معده شد تا ما حقیقتی از عالم مثال را حضوراً درک کنیم، هر چند از دور و به صورت ناآگاهانه، اکنون همه علوم ما، چه حضوری و چه حصولی، علت معده هستند برای درک حقیقتی در عالم عقل، وجود واحدی که هم به موضوع، هم به محمول و هم به ربط بین آنها تعلق دارد. در اینجا باید اضافه کنیم که ادراک این وجود واحد هر چند حضوری است و در مرتبه عقل و بالاتر از مثال است اما باز هم ناآگاهانه است و حتی می‌توان گفت وضوح و روشنی‌اش از علم حضوری ناآگاهانه مثالی هم کمتر است، چون برای محقق شدنش به معدات بیشتری نیاز دارد.

بنابر آنچه تاکنون ذکر شد باید بگوییم هر چند در نظام معرفتی علامه، همه چیز با علم حضوری حسی آغاز می‌شود اما صرف علم حضوری برای شناخت عالم واقع کافی نیست. با شکل‌گیری مرتبه اول علم حصولی زمینه برای ارتقاء علم حضوری فراهم شده و پس از این ارتقاء، ما دوباره از این حضور ارتقاء یافته به مرتبه‌ای بالاتر از علم حصولی یعنی صدور حکم می‌رسیم. بدین ترتیب شناخت عالم واقع که پیش از این بالقوه بود فعلیت می‌یابد.

در یک بیان کلی می‌توان گفت در این نظام معرفتی علم حصولی و حضوری هر دو دارای مراتبی هستند که به طور متناوب یکی بر دیگری توقف دارد. پس علم حصولی از این جهت که علت معده می‌شود تا یک علم حضوری از مرتبه‌ای خاص از حضور (حضور مثالی) به مرتبه‌ای بالاتر از حضور (حضور عقلی) برسد اهمیت دارد و وجودش ضرورت می‌یابد. هر چند این ارتقاء درجه در علم حضوری به معنای آگاهانه شدن آن نیست.

نتیجه‌گیری

نتایج به دست آمده از این پژوهش به شرح زیر است:

۱. اگر تقسیم علم به حضوری و حصولی صرفاً به واسطه معلوم، عارض بر علم شده بود نباید معلوم‌هایی می‌داشتیم که هم متعلق علم حصولی باشند و هم متعلق علم حضوری. اما ما چنین معلوم‌هایی داریم پس می‌توانیم حصول و حضور را مراتب بالذات علم بدانیم.
۲. علم، حقیقتی مشکک است و علم حضوری نیز دارای مراتبی از آگاهانه و نیمه آگاهانه تا ناآگاهانه است.
۳. به نظر نگارنده منظور از اصطلاح «ادراکی از دور» که علامه در وصف ادراک مثالی آورده همان «ادراک حضوری ناآگاهانه» است.
۴. در نظام فکری علامه، «محسوس» غیر از «مادی» است لذا هر چند محسوسات حضوری هستند اما علم ما به امور مادی هرگز بی‌واسطه نیست.
۵. در نظام معرفتی علامه با شکل‌گیری مرتبه اول علم حصولی، زمینه برای ارتقاء مرتبه علم حضوری از مثالی به عقلی فراهم می‌شود.
۶. علم حضوری عقلی هم در مراحل اولیه خود علمی «ناآگاهانه» است.

بازخوانی و نقد دیدگاه علامه طباطبائی درباره علم حضوری و حصولی ۱۵۷

۷. در نظام معرفتی علامه طباطبائی علم حصولی پایین‌ترین و ضعیف‌ترین درجه علم است اما از آن جهت که سبب ارتقاء درجه علم حضوری را فراهم می‌آورد وجودش ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

۸. در این نظام معرفتی علم حصولی و حضوری هر دو دارای مراتبی هستند که به طور متناوب یکی بر دیگری توقف دارد.



منابع

کتاب

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۳). *وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی*، چاپ و نشر علمی فرهنگی کتیبه.
- همو، (۱۳۸۰). *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*، جلد ۲، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله، *نرم‌افزار رحیق مختوم ۱ (شرح حکمت متعالیه)*، مرکز نشر اسراء، www.Esra.ir.
- حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۸۰). *دروس معرفت نفس*، چاپ نگین.
- شیرازی، صدرالدین (محمد بن ابراهیم). (۱۴۱۰). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، جلد ۳، چاپ بیروت.
- همو. (۱۳۸۶). *رساله اتحاد عاقل و معقول*، ترجمه علی بابایی، انتشارات مولی.
- طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین. (۱۳۸۵). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، جلد ۱ و ۲، مقدمه و پاورقی به قلم مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- همو. (۱۴۱۷). *نهایة الحکمة*، مؤسسه النشر الاسلامی.
- همو. (۱۳۸۱). *نهایة الحکمة*، ترجمه و شرح علی شیروانی، جلد ۳، بوستان کتاب قم.
- همو. (۱۳۹۸). *مجموعه رسائل (به کوشش سیدهادی خسروشاهی)*، جلد دوم، بوستان کتاب.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۹). *آموزش فلسفه*، جلد ۱، چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۳). *مجموعه آثار*، جلد ۹، ۱۰ (شرح مبسوط منظومه)، انتشارات صدرا.
- مقالات:**
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *وجود رابط*، خردنامه صدرا، شماره بیست و چهارم، تابستان ۱۳۸۰.
- همو، *فرق بین خیال متصل و منفصل*، فصلنامه هنر، شماره هفتاد.
- همو، *عالم خیال در نظر مولوی و ابن عربی*، خردنامه صدرا، شماره چهاردهم، زمستان ۱۳۷۷.
- همو، *عالم خیال*، خرد نامه صدرا، شماره بیست و هشتم، تابستان ۱۴۱۷.